

خوب است که سعدی زنده نیست!

اگر سعدی زنده میبود و آدم های بی کار و از دنیا بی خبری مثل من گاهی از روی بی حوصلگی و گاهی هم از روی فضولی یا نادانی اعتراضی به گفته های بزرگان دوران می گرفتند و می گفتند که مثلاً چه مصلحتی در انتصاب اشخاصی بیسواد و بی تجربه و فاسد و آدمکشی مانند فهیم و خلیلی ب صفت معاونین رئیس جمهور و افرادی مانند کریم خرم و بسم الله محمدی و امثالهم به حیث وزیر وجود داشت - در حالیکه بهترین، پاکترین، تحصیل کرده ترین، خوشنام ترین، وطن دوست ترین و باتجربه ترین انسان ها در کشور و در خارج از کشور برای احراز این مقام ها موجود بودند و موجود هستند - که شما به گماشتن اینها در چنان مقام ها توسل جستید و در برابر این همه مافیا و مافیای بازی ها و دزدی و اختلاس و زورگویی ها و جنایت و خیانت، بخصوص زورگویی های عطا محمد نور و دوستم، با تمام سابقه ننگین وی، به مامشات پرداختید و ...، به یقین و بی شک و گمان، شاید از روی آزرده گی با عتاب و خطاب و شاید هم با مهربانی و از روی دلسوزی - نسبت به سادگی من - به نصیحت، می گفتند:

" حد نگهدار، ترا نشاید که با آن مغز فرسوده و فکر ناتوان عیب بزرگان (شاهان) کنی! مگر نشنیده ای که بزرگان جهان گفته اند: "صلاح مملکت خویش خسروان دانند؟" یا "هرعیبی که شاه بپسندد، هنر است" و یا این سخن که "پادشاهان از برای مصلحت صد خون کنند!"

به گفته های من هم که یکی از بزرگترین سخنسرایان جهان و یکی از کسانی هستم که خاص و عام در همه گیتی مرا میشناسند و قدر سخنم را میدانند، توجهی نکردی! تو اگر از مصلحت چیزی میدانستی به این حال و روزی که داری نمی افتیدی!

به تاریخ نگاه کن! این همه مثنوی هائی که بزرگان ادب و سیاست و اخلاق و تربیت - از جمله خود من - در باب خسروان سروده و به ستایش آن ها پرداخته اند، از بهر چه بوده است؟ یکی آن ها را همشأن پیامبر میخواند و دیگری آن ها را همنشین خدا؛ و تو ...! مگر اینها از تو کم عقلمتر بودند؟

نظامی را بی جهت حکیم خوانده اند! همین حکیم وقتی از بزرگی و شأن بهرامشاه سخن می گوید، با همه حکمت و دانش و فهمش می فرماید:

با فلک آندم که نشینی بخوان پیش من افکن قدری استخوان

کآخر لاف سگیت میزنم دبدبه بندگیت میزنم

به این چند بیت از مثنوی "کمال نامه" خواجه کرمانی هم نظر کن:

چون شدم از مکنونات بدر باز کردم به کائنات نظر

دیدم این هفت چنبری خرگاه همچو گردی بر آستانه شاه

...

من نمی گویم که کمر بندگی ببند و لاف سگ بودن بزن و تمنای استخوان کن، یا بنام آن ها مثنوی ها بسرا، اما کوتاهی از گفتن و نوشتن آنچه شایسته آنان است، نیز بایسته نیست!

میدانی وقتی جناب رئیس جمهور شما از "مصلحت" سخن میزند، مقصدش مصلحت کیست؟ یا فکر میکنی او بفکر خودش است؟!

فکر و ذکر او فقط و فقط به ملک و به توده های فلک زده، مستمند و دردمندی است که زندگی شان را همین بیسوادان خونخوار و خودکامه های زیر دار گریخته دوران به جهنمی سوزانتر از آنچه ما از جهنم تصویری داریم، تبدیل نموده اند. چاره چیست؟!

او انسان بدی نیست! درویشی است بی طمع، ناصحی است بی طلب و خادمی است بی مواجب! (حتماً اشاره وی به مواجبی بود که جناب رئیس جمهور بجای اینکه از خزانه دولت خود ما بگیرد از همسایه غربی ما میگیرند.)

مصلحتی که او با انسان نمایان خونریز و هوسباز و بیخرد، که امروز بخشی از دولت را تشکیل میدهند و غالباً در ارتباط با دشمنان مردم و وطن اند و از غم وطن و محنت محرومان جامعه بیخبر، در پیش گرفته و آن ها را با همه پستی ها و گناهانشان میامرزد و مورد شفقت و نوازش قرار میدهد، برای مصلحت همین توده ها و مصلحت ملک و وطن است!

همینطور مصلحت با برادران تتی و ناتنی اش، مافیای مواد مخدر و مافیای زمین و پول و بانکداری، یا به اصطلاح شما ستون پنجم حزب اسلامی، با جنگجویان طالب، و با نمونه ای از خیانت و خبائت و جنایت دوران، دوستم، و صد ها انسان بی ارج و آلوده و دزد و دغل و بیعار و بی روزگار دیگری مانند اینها از برای همین مردم و همین خاک است.

در هر کار وی، حتی در بی سابقه ترین کار وی در سطح جهان و در گستره تاریخ و سیاست و کشور داری، یعنی قبول خرج دسترخوان ریاست جمهوری افغانستان از دولت ایران و دوست و برادر بسیار بسیار عزیزش آیت الله خامنه ای و جناب محمود احمدی نژاد، ارچند بدخواه ملک و مردم شما بودند و هستند، راز و اسراری نهفته است که فهم آن هوش و درایت بلند میخواهد؛ چیزی که در بعضی ها، بخصوص در شما، دیده نمیشود.

همینطور آنگاه که در انتخاب هند و پاکستان، پاکستان را برهند ترجیح میدهد! میدانم که نسبت و نیت این دو کشور با افغانستان چگونه است، اما، در یک کلام، مصلحت همان است که جناب ایشان میفرمایند: هند دوست، و پاکستان برادر!

میدانم که تو به این انسان نیک دلبستگی درخور وی را نداری و همیشه بیجا و بی وقت تفتیش حالش کرده و هیچگاهی هم حتی یک سخن مناسب حقیقت نگفته ای، اما میخواهم که بدین زودی ها قرار از کف ندهی. به یقین که او را برای پریشان ساختن حال و احوال و رنجاندن دل خلق خدا نیآورده اند!

حداقل تا برآمدن کتاب خاطرات شان که بزودی و بعد از دوران ریاست جمهوری شان نوشته و نشر خواهد شد، باید دندان روی جگر بگذاری و خاموشی اختیار کنی! سکوت چیز خوبیست، زیرا عیب انسان های بی هنر را میپوشاند! و ...

از جانبی اگر میخواهی "به علت متابعت از معاتبیت ایمن باشی"، باید خلاف رأی سلطان رأی نجویی و به این حکایت:

خلاف رای سلطان رای جستن بخون خویش باشد دست شستن
اگر خود روز را گوید شب است این بیاید گفت آنک ماه و پروین

گوش هوش و ارادت فرانهی و پند ها گیری که شنیدن پند نیکدلان مایه سعاددت و نشنیدن آن سبب سفاقت و حقارت است!

هر وقت که از حال و احوال و مکنونات دلش وقوف یافتی و فهمیدی که غایت عنایت وی به کیست، اگر دیدی که ملامت بود، ملامتش کن؛ و اگر توانستی حقوق و نعمت از او باز ستان، و الا نق زدن و بخیلی و شماتت و طعنه و بدگوئی را بگذار و فراموش مکن که " راستی موجب رضای خداست".

توصیه من به تو همین است که دست از این حرکات ناعاقبت اندیشانه بکش که شاید واقعه ها در پیش باشند و دشمنان در پس!"

شاید بررسی چه شد که جامه دیگری بر پیکر اخلاق و تدبیر و آن همه مصلحت ها در آخر راه بر کشند؟

اگر چنین سؤالی کنی، خواهم گفت که در این هم مصلحتی است که فهم آن برای بسیاری دشوار است.

شاید این سخن که در آینده برای جلب اعتماد مردم دست از مصلحت گرائی و قوم گرایی بر میدارد و تمامی متعصبین (!) را از ریاست جمهوری میراند هم تنها حرف و مصلحتی باشد! زیرا در افتادن با موج فتنه و اربابان زر و زور در وضعیت فعلی برای انسان عاقل و متینی مانند او که به هر کاری با نهایت احتیاط برمیخورد و با هر یک، خوب و بد، به تصدیق عالم و آدم، از در مدارا و سازش پیش آمده است، و یکی از بزرگترین پیشوایان فکری جهان است و نیک میدانند که رعایت مصلحت و مصلحت اندیشی چقدر برایش مهم است، سودی نخواهد داشت؛ و راستی، این را بهتر از وی که داند!

و در آخر این بیت:

نزد خرد شاهی و پیغمبری چون دو نگینند بیک انگشتری

از نظامی را که معادل شعری:

چنان دان که شاهی و پیغمبری دو گوهر بود در یک انگشتری

ابوالقاسم فردوسی توسی سراینده شاهنامه است، بعنوان آخرین ضربه برای مجاب کردن کامل من میسرود و زبان در کام در می کشید و با یک خنده تمسخر آمیز از من دور میشد.

پایان